



شاهلا
آبنوس
امدادگر و
نویسنده

هنگامه



شهربانو

۲۳ شنبه
۲ خرداد ۱۴۰۱
۲۱ شوال ۱۴۴۲ شماره ۳۶۷۱

(۶)

سردخانه بدویم تا یخ نزنیم. حال عجیبی بود. مرگ سردی را در یک قدمی می دیدیم اما پشیمان نبودیم. بعد از چند دقیقه، نگهبان که فراموش کرده بود داخل هستیم، برای آوردن شهید دیگری، در را باز کرد و چقدر شرمنده شد که فراموش کرده بود ما داخل هستیم. به سرعت از سردخانه بیرون رفتیم. بعد از آن، هروقت خواهری شهید می شد، یا مانع حضور ما برای بردن می شدند یا یک نفر همراهی مان می کرد و بیرون از سردخانه منتظر می شد تا آن حادثه تکرار نیفتد. آن روزها شلغو و واویلاي جنگ بود. یک مرتبه خانمی که همسر یکی از امدادگران اعزامی از تهران بود قرار شد همراه با آمبولانس ها به پایگاه برود زیرا مجروحان زیاد بودند. خواهش کرد من هم همراهشان بروم. عکسی که بعدها از من ثبت شد و در تاریخ ماند به یکی از مجروحان آن آمبولانس برمی گشت. باید او را تحویل می دادیم و آخرین وضعیت فشار و نبضش را وارد پرونده می کردیم و تحویل مسئولان بهداری می دادیم. این مجروح خدمت

بی حجاب ندیده بود اما در آن لحظه، لباس هایش در اثر موج انفجار تکه تکه و پاره شده بود. با یکی دیگر از دوستانم دست به کار شدیم و با چشم های پر از اشک، او را برای بردن به سردخانه آماده کردیم. یکی از برادرهای اهل تسنن اعزامی از زاهدان که حال ما را دید، اصرار کرد برای انتقال به سردخانه همراهی مان کند. نگهبان برای اینکه گرما وارد سردخانه نشود در را بست و ما به همراه شهید بزرگوار وارد شدیم و آن عزیز را در یکی از طبقات جای دادیم. در آن لحظه اشک حتی اجازه نمی داد حتی یک لحظه پلک بر هم بزنیم. با تذکر برادر همراهمان گریه را تمام کردیم و از داخل در زدیم تا نگهبان از پشت در را باز کند اما تلاشمان بی نتیجه ماند و از باز شدن در خبری نبود. کم کم دست هایمان کرخت شد. همان برادر اهل تسنن پیشنهاد داد در فضای چندمتری

سال آخر دبیرستان و شوق رفتن به دانشگاه و برویای خواستگاران بود که ناگهان درخت بخت آرزوهایم به آرزوی جاه طلب بعضی عراق گره خورد و از روز اول مهرماه سال ۵۹ به جای نشستن سر کلاس درس، در بیمارستان دزفول به امدادگری و خدمت به مجروحان مشغول شدم. در یکی از مباران ها یکی از دوستانم که تازه ازدواج کرده بود در خیابان شهید شد. وقتی پیکرش را به بیمارستان آوردند، من و دوست مشترک دیگرم که او هم امدادگر بود مشغول بخیه و پانسمان مجروحان بودیم که روی یکی از تخت ها او را دیدیم و شناختیم. همه شادی هایمان برای ازدواج و مراسمش از ذهنم گذشت اما آن وقت ها دیگر مرگ با زندگی ما عجین شده بود. این دوست نوعروس من را هرگز کسی



خاطره های از یک عکس که ماندگار شد

سربازی اش را می گذراند. نه تنها خیلی درد داشت بلکه نگران مجروحیتش هم بود. مدام دلداری اش می دادند. دلش نمی خواست به شهرش برگردد. می ترسید مادرش نتواند حالش را تحمل کند. با هزاران مصیبت و توجیه که جا نداریم و در بیمارستان های شهرهای دیگر و در خانواده خودش رسیدگی بهتر است، متقاعدش کردم اعزام شود. مثل بچه ها اصرار می کرد که نباید برود. دستش قطع بود و بی قراری زیادی می کرد. جالب این بود که اگر مجروحان دلشان می خواست زودتر از بیمارستان به شهرشان برگردند اما این جوان کاملاً برعکس بود. عشق به مادرش را در رفتارش احساس می کردم. حاضر بود در غربت بماند اما دل مادرش را نلرزاند. چاره ای نبود. ناچار شدم تا فرودگاه همراهی اش کنم. این عکس هم در همان گیر و دار توسط یکی از از عکاس ها گرفته شد.

پژوهش ها در حوزه زنان دفاع مقدس کافی نیست



ملیحه غیور
مدیر
مشارکت های
بانوان
حفظ ارزش های
دفاع مقدس
استان خراسان

ریحانه

سازمان ها راهی است به سمت سوژه و اسوه سازی در جهت تولیدات رسانه ای و مکتوب و الگوگیری های صحیح، امید است که انجام گیرد.

امری دیگر است که باید به آن اشاره کرد و این نقص با عدم پشتیبانی ها همراه است. با توجه به روند جنگ نرم و نشان ندادن الگوی شایسته به زنان در جامعه، حمایت

پشت جبهه هستند که جزئیات و خاطرات را از خاطر برده اند. از این رو، بعد از دستور مستقیم رهبر معظم انقلاب به بازماندگان جنگ و تشکیل بنیاد حفظ آثار و نشر تلاش های زیادی صورت گرفت. در همین راستا در اینجا لازم است با توجه به گذشت زمان و فعالیت های پیش رو به ویژه در حوزه ادبیات دفاع مقدس، چند آسیب بررسی شود.

در اولین نگاه روایات دفاع مقدس به دو شکل قصه و گفتمان انجام شده است. در صورت قصه بودن، از خاطرات شفاهی زنان استفاده می شود و در بعضی موارد، به دلیل مبالغه نویسنده در شخصیت قهرمان قصه، درست بیان نمی شود که آن قهرمانی که غیرقابل الگوگیری است به جامعه معرفی می شود.

دوم در صورت گفتمان روایی، باز قصه در روایت بیان می شود و در قالب رمان و خودنگاشت است و از داستان پردازی ها و کتاب های بی کیفیت استفاده شده است. همین طور کم بودن پژوهش ها درباره زنان

سال ۱۴۰۱ مصادف شده است با چهلمین سال آزادسازی خرمشهر، شهر خونی که با مشارکت همه نیروهای نظامی به شهر خرم تبدیل شد. این درحالی است که با گذشت چهل سال از آزادی خرمشهر و سابقه هشت سال از دفاع مقدس هنوز به یک نظریه یا مکتب برای ارائه به جامعه و مراکز علمی و دانشگاهی نرسیده ایم. در سراسر دنیا ثبت و مکتوب کردن ایستادگی مردمان برای نسل های بعدی دارای جایگاه مهمی است مخصوصاً اگر ایستادگی در راستای حفظ ناموس باشد. جنگ تحمیلی بارزترین و واضح ترین برای معرفی دلاورمردان و زنان به عنوان الگو به نسل های بعدی است.

حوادث بزرگی که در دوران دفاع مقدس اتفاق افتاد باید از زبان حاضران و خانواده های ایشان به ثبت برسد. مشکل اصلی که بعد از گذشت سال ها برای ثبت خاطرات شهدا و رزمندگان در پشت جبهه وجود دارد این است که حاضران مهلکه یا به شهادت رسیده اند یا از رزمندگان و

